

معناشناسی نسخ در پرتو روایت «ناسخ و منسوخ» امام علی علیه السلام

مرضیه اکاتی^۱

حسین خاکپور^۲

غلامرضا رضوی دوست^۳

چکیده

ناسخ و منسوخ از جمله مسائلی است که صاحب نظران علوم قرآنی را از دیرباز به خود مشغول داشته و آثاری را در این حوزه به رشته تحریر درآورده‌اند. دستمایه اکثر پژوهش‌گران روایتی از امام علی علیه السلام است که در ضمن آن امیرالمؤمنین به شخصی که در مسجد نشسته بود و مردم را موعظه می‌کرد، از علم به «ناسخ و منسوخ» سؤال کرد و چون فرد ابراز بی‌اطلاعی نمود، امام فرمود: خود و شنوندگان را هلاک کردی. با تأمل در این حدیث این سؤال در ذهن خطور می‌کند که ندانستن مفهوم چند آیه، بنا بر معنای کنونی نسخ، چگونه می‌تواند موجب هلاکت شود؟ پس روایت معنایی فراتر دارد. هدف مقاله حاضر معناشناسی نسخ در پرتو این روایت امام علی علیه السلام است که به روش توصیفی - تحلیلی با رویکرد حدیثی و تاریخی، پس از بررسی منابع اصیل، ضمن نشان دادن طرق حدیث، بیان می‌کند که: مفهوم نسخ در آن روزگار معنای وسیعی داشته و عناوین مختلفی از علوم قرآنی را در بر گرفته، به طوری که در گذر زمان از عمومیت آن کاسته و در معنایی خاص اصطلاح گشته و به تعبیری قبض مفهومی در آن رخ داده است. بر همین اساس، شخصیت مورد خطاب امام، به احتمال قوی، قصه‌گو بوده است و شکل‌گیری جریان قضا و عدم احاطه آن‌ها به علوم مورد نیاز جهت تفسیر قرآن، گمانه عمومیت معنای ناسخ و منسوخ را تقویت می‌کند.

کلیدواژه: امام علی علیه السلام، ناسخ، منسوخ، قصه‌گو، نسخ.

۱. دانش‌آموخته ارشد دانشکده علوم قرآنی زاهدان (marziye.okati68@gmail.com).

۲. دانشیار دانشکده الهیات دانشگاه سیستان و بلوچستان (نویسنده مسئول) (dr.khakpour@theo.usb.ac.ir).

۳. مربی دانشکده الهیات دانشگاه سیستان و بلوچستان (r.razavi14@gmail.com).

مقدمه

دانش ناسخ و منسوخ از جمله مباحث بنیادین در حوزه‌های مختلف اسلامی است که دیرزمانی است اندیشمندان را به خود مشغول داشته و در حکمت و فلسفه،^۴ چرایی و چگونگی تحقق آن قلم‌فرسایی‌ها شده است. دستمایه غالب پژوهش‌گران اسلامی در اهمیت نسخ و شناخت آن حدیثی از مولی امیرالمؤمنین علی علیه السلام است:

دخل علی علیه السلام فی المسجد فاذا رجل یخوف الناس. فقال: ما هذا؟ قالوا: رجل یشکر الناس..... أعلمت الناس والمنسوخ؟ قال: لا. قال هلکت واهلکت.^۵

امام علی علیه السلام وارد مسجد شدند، فردی را مشاهده نمودند که مردم را انداز می‌داد، پرسیدند: چه کسی است؟ پاسخ دادند: فردی است که مردم را موعظه می‌کند. امام از آن فرد سؤال نمودند: آیا ناسخ و منسوخ را می‌شناسی؟ گفت: خیر. امام فرمود: هم خود هلاک شدی و هم دیگران را هلاک نمودی. سؤال مهمی که از تأمل در این حدیث به ذهن خطور می‌کند و دستمایه پژوهش حاضر است، این که اگر نسخ به معنای اصطلاحی امروز باشد، چگونه ممکن است ندانستن مفهوم چند آیه محدود باعث هلاک شدن باشد و آیا چنین چیزی بر همه واعظان واجب است. در این صورت عده زیادی در گمراهی هستند.

با تأمل در روایات و اقوال امام علی علیه السلام و دیگران و اصحاب متوجه می‌شویم که نسخ در آن زمان اعم از: عام و خاص، مطلق و مقید، مبین و مجمل و... بوده، و این لفظ نزد پیشینیان مفهومی گسترده‌تر از مفهوم کنونی داشته و دارای معنایی عام بوده است؛ یعنی نوعی قبض مفهومی در آن رخ داده است. بر همین اساس، شناخت نسخ به عنوان یکی از مقدمات و شرایط فهم کتاب خداوند ضروری است؛ همان‌طور که امام علی علیه السلام در حدیث ناسخ و منسوخ بیان داشته‌اند. طبق این بیان، اصطلاح نسخ محدود در یک یا چند آیه نمی‌شود و مفهومی گسترده‌تری دارد که مشتمل بر آیات فراوانی از قرآن است. به همین دلیل، شخصی که در جایگاه واعظ، نصیحت‌کننده یا قصه‌گو قرار می‌گیرد، باید عالم به ناسخ و منسوخ باشد.

۴. درآمدی بر تاریخ و علوم قرآنی، ص ۳۰۳.

۵. رک: الناسخ والمنسوخ، ج ۲، ص ۴۸؛ نواسخ القرآن، ص ۲۹-۳۰؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۶۲؛ غوامض الاسماء المبهمة الواقعة فی متون الاحادیث المسنده، ص ۲۵۷؛ اللباب فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۳۷۵.

پیشینه تحقیق

درباره اهمیت شناخت ناسخ و منسوخ دانش پژوهان مطالب بسیاری گفته‌اند، اما درخصوص تحلیل حدیث امام علی علیه السلام تنها نوشته‌های مختصری یافت می‌شود؛ به عنوان نمونه در کتاب امام علی علیه السلام و مبانی علوم قرآنی چند صفحه‌ای به موضوع شناخت ناسخ و منسوخ پرداخته شده و در حد یک صفحه به حدیث مورد نظر اشاره شده است. در کتاب اهل بیت علیه السلام در تفاسیر اهل سنت به روایت امام علی علیه السلام درباره ناسخ و منسوخ به طور مختصر پرداخته است.

اما تا جایی که نگارنده بررسی کرده، مقاله یا کتاب مستقلی به تحلیل و بررسی کامل روایت و معناشناسی نسخ و این که فرد مورد خطاب امام علی علیه السلام چه کسی بوده، نپرداخته و همه کسانی که این روایت را بیان کرده‌اند، برای اثبات اهمیت ناسخ و منسوخ بوده است. از این رو، نگارنده با تکیه بر برخی شواهد روایی معتبر توانسته است به تحلیل و بررسی حدیث بپردازد و با تبیین تفاوت امروزی معناشناسی نسخ با عصر نزول، اهمیت روایت ناسخ و منسوخ امام علی علیه السلام را مشخص سازد.

۱. معناشناسی نسخ در پرتو حدیث امام علی علیه السلام

برای درک مفهوم واقعی نسخ در عصر امام علی علیه السلام لازم است در جوانب حدیث، مخاطبان آن به خوبی تأمل نمود و شواهد پیرامون آن را مورد ارزیابی و دقت قرار داد. این نوع بررسی را می‌توان در زمره معناشناسی تاریخی به اصطلاحی نوین آن دانست که برای فهم بهتر حدیث، راه‌گشا است.

۱-۱. عمومیت معنای نسخ در عصر رسول الله ﷺ (قبض و بسط مفهومی)

با تأمل معناشناسانه در حدیث و پی‌گیری سیر تطور معنای نسخ مشخص می‌شود که این لفظ در ابتدا دارای عمومیت معنایی بوده که در گذر تاریخ قبض مفهومی پیدا نموده است.^۶

معناشناسی، مطالعه معنای کلمات، عبارات و جمله‌هاست و همیشه تلاش شده است که به معنای قراردادی واژه‌ها بیش‌تر تکیه شود تا آن‌چه گوینده می‌خواهد، واژه را در موقعیت

۶. معناشناسی در زمانی واژگان قرآن در تفسیر المیزان، ص ۴۹.

خاصی معنا کند.^۷

مطالعه تغییرات معنا در طول زمان را معناشناسی تاریخی می‌گویند.^۸ تحول معنایی الفاظ بدین معناست که هر لفظی محدود به معنای وضعی خود نمی‌شود، بلکه در روند تاریخی دچار تحول معنایی می‌شود و این تحول در معنا به صورت‌های مختلفی بروز و ظهور می‌کند؛ بدین معنا که یا بر تعداد مدلول‌های واژه افزوده، و یا از تعداد آن‌ها کاسته شده است. مطالعات معناشناسی، تغییرات و تحولاتی را که در طول زمان بر یک واژه حمل می‌شود، در قالب غرابت، قبض مفهومی، بسط مفهومی و ... مورد مطالعه قرار می‌دهد.^۹ قبض مفهومی - که مفهوم نسخ از این نوع است - به این معناست که یک واژه زمانی در معنای وسیعی به کار رفته است و در اثر گذشت زمان و رویکرد رخدادهایی در عالم معنادهی واژه‌ها، دچار ضیق مفهومی شده است و به تعبیر زبان‌شناسان، تعداد اشیایی که یک واژه در آن دلالت می‌کند، رو به کاستی نهاده یا یک واژه مفهوم تخصصی‌تری پیدا کرده است.^{۱۰}

از قبض مفهومی به تخصیص معنایی نیز تعبیر می‌شود؛ تغییر دلالت از معنای کلی به معنای جزئی و محدود کردن حوزه معنایی یک لفظ و یا کاهش معنای واژگان است.^{۱۱} نمونه‌ای از قبض مفهومی در قرآن و روایات را می‌توان در واژه نسخ مشاهده نمود. نسخ نزد متأخرین و متقدمین متفاوت است. نسخ نزد متأخرین اخص است. علما و دانشمندان در میان صحابه و تابعین برای نسخ مفهوم وسیعی قائل بودند:

الصحابه و التابعین كانوا يطلقون على المخصّص المقيد لفظ الناسخ وقد اطلق النسخ كثيراً على التخصيص في التفسير المنسوب الى ابن عباس؛^{۱۲}

صحابه و تابعین لفظ نسخ را بر مقید و مخصص اطلاق می‌کردند و در تفسیر منسوب به ابن عباس اطلاق نسخ بر تخصیص خیلی زیاد مشاهده شده است.

بسیاری از مسائل که در اصطلاح متأخرین به آن‌ها نسخ گفته نمی‌شود، طبق اصطلاح

۷. رک: درآمدی در معناشناسی، ص ۲۲.

۸. همان، ص ۲۹-۳۱؛ معناشناسی، ص ۱۸۹؛ نگاهی تازه به معناشناسی، ص ۲۹.

۹. تحلیل زبان قرآن و روش‌شناسی فهم آن، ص ۲۳۷.

۱۰. درآمدی بر زبان معناشناسی تاریخی، ص ۲۰۲.

۱۱. رک: معناشناسی، ص ۱۹۶؛ معناشناسی و معانی در زبان و ادبیات، ص ۱۴۷.

۱۲. البیان فی علوم القرآن، ص ۲۷۷.

متقدمین در نسخ داخل هستند؛ مثلاً نزد متقدمین تخصیص عام و تقييد مطلق در مفهوم نسخ داخل هستند. اگر لفظ عام در یک آیه به کار برده شده باشد و در آیه دیگر همان الفاظ مخصوص به صورتی خاص بیان شده باشند، علما و متقدمین اولی را منسوخ و دومی را ناسخ می‌گویند. مطلب این نیست که حکم اول به طور کامل ختم شده باشد، بلکه این است که آیه دوم عمومیتی را که از آیه اول فهمیده می‌شود، ختم می‌کند. مسعدة بن صدقه از امام صادق عليه السلام روایت کرده است که آن حضرت در تعریف ناسخ و منسوخ فرمود:

الناسخ الثابت المعمول به، والمنسوخ ما قد كان يعمل؛^{۱۳}

ناسخ آن حکمی است که ثابت و استوار است و به آن عمل می‌شود و منسوخ آن حکمی است که زمانی بدان عمل می‌شده است.

براین اساس، لفظ مطلق هم با پیش آمدن مقید دیگر مورد عمل واقع نمی‌شود و همین‌طور است عام و خاص و نظایر آن.

نسخ در میان صحابه پیامبر صلى الله عليه وآله و مسلمانان دوره‌های بعد، بیش‌تر به معنای از بین بردن و ازاله به کار رفته است و به مخصص و مقید و هر آن چه استثنا و تبصره‌ای بر کلیات و عمومات بوده را ناسخ می‌گفتند؛ زیرا در واقع حکم را تغییر داده و از بین می‌بردند؛ به این معنا که نسخ در نزد پیشینیان مفهومی گسترده‌تر از مفهوم کنونی داشته است. در گذشته هر گونه تغییر در حکم پیشین را نسخ می‌گفتند؛ بدین ترتیب، نسخ شامل تخصیص عام یا تقييد اطلاق نیز می‌شد.^{۱۴}

به تعبیر دیگر، کوچک‌ترین تنافی بین دو آیه را نسخ می‌گفتند. ابن تیمیه می‌گوید:

در اصطلاح متقدمان، هر معنای ظاهری که ظهورش به جهت معارضی قوی‌تر ترک می‌شده، داخل در منسوخ بوده است.^{۱۵}

قرطبی در این باره می‌نویسد:

دانشمندان متقدم علوم قرآنی، هر آن چه دلالت بر ظاهر نص می‌کرد؛ مانند تخصیص دادن عام یا مقید نمودن مطلق، یا بیان عبارت مجمل یا بیان

۱۳. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۱-۱۲؛ تفسیر الصافی، ص ۲۹-۳۰؛ بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۳۸۳.

۱۴. علوم قرآنی، ص ۱۸۱.

۱۵. النسخ فی القرآن الکریم، ج ۱، ص ۷۲.

تدریجی حکم و ... را نسخ می‌نامیدند. دلیل این امر، اشتراک همه آن‌ها در یک مفهوم، یعنی عدم اراده امر متقدم بوده است.^{۱۶}

دقت در روایات منقول از امام علی علیه السلام و دیگر ائمه و اصحاب نشان می‌دهد که مراد آنان از این اصطلاح، معنا و مفهوم رایج در بین عالمان امروزی نیست؛ به ویژه که شماری از عالمان از بنیان، قایل به «نسخ در قرآن» نیستند. هبة الدین شهرستانی از جمله دانشمندانی است که وقوع نسخ را، به اصطلاح کنونی، در قرآن باور ندارد. وی در جایی نوشته است:

در روایات منقول از امام علی علیه السلام و شاگردش ابن عباس و امام باقر علیه السلام آمده که ایشان ناسخ را به معنای محکم تفسیر کرده است تا مجمل را تشریح کند و مبین آن باشد؛ چنان که منسوخ را به مجمل و متشابهی تفسیر کرده است که نیاز به توضیح دارد.^{۱۷}

تقسیم بندی آیات بر بشیر و نذیر، موعظه و مثل، محکم و متشابه، حلال و حرام و ناسخ و منسوخ - که به وسیله آن حضرت علیه السلام انجام شده - گواه این مطلب است که اصطلاح ناسخ و منسوخ در آن روزگار، مفهوم گسترده‌تری از معنای اصطلاحی و امروزی آن داشته است. افزون بر آن، بعید به نظر نمی‌رسد که اصطلاح نسخ با مفهوم رایج آن، تنها در نتیجه استنباط و برداشت عالمان و قرآن پژوهان از آیه «ما ننسخ من آیه أو ننسها» و روایات علی علیه السلام و دیگر ائمه و یکی دانستن مفهوم این اصطلاح، در دو دوره زمانی باشد. حال آن که تأمل در روایات و اقوال پاره‌ای از عالمان و قرآن پژوهان معاصر، ما را به این نکته رهنمون می‌سازد که این اصطلاح در زمان امام علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام اعم از عام و خاص، مطلق و مقید، مبین و مجمل بوده است.

از آن جا که حکم آیات مطلق با آمدن مقید، به ظاهر از بین می‌رود و حکم عام با آمدن آیات خاص به شدت محدود می‌شود و تخصیص می‌خورد، این مفاهیم را می‌توان هم معنا با مفهوم ناسخ و منسوخ گرفت. با پذیرش این مطلب، روایات آن حضرت علیه السلام - که آگاهی از ناسخ و منسوخ قرآن را مهم‌ترین مقدمه و شرط تفسیر و وعظ و خطابه معرفی می‌کند - قابل

۱۶. الناسخ والمنسوخ، ج ۱، ص ۱۰۲-۱۰۳.

۱۷. تنزیه تنزیل، ص ۲۸.

قبول ترو توجیه پذیرتر خواهد بود.^{۱۸}

برای پی بردن به مفهوم نسخ در حدیث امام علی علیه السلام شناخت شخصیت مورد خطاب حضرت کمک شایانی در فهم آن می‌کند.

۲-۱. معناشناسی در بستر شخصیت‌شناسی حدیث

در روایت مورد نظر نقل‌های مختلفی بیان شده که در هر کدام از شخص مورد خطاب حضرت علی علیه السلام با یک عنوان خاص یاد شده است.

۱-۲-۱. مخاطب نامشخص و مبهم

در دسته‌ای از روایات، مخاطب حضرت علی علیه السلام فردی ناشناس بوده و این که در چه جایگاهی از حکومت قرار داشته، غیرقابل تشخیص است.

۱-۲-۱-۱. رجل یخوف الناس

در پاره‌ای از روایات شخص مورد خطاب حضرت علی علیه السلام یخوف الناس، کسی که مردم را می‌ترساند، بوده است.

۱. حدثنا ابوالعباس احمد بن علی ابن الحسن بن اسحق المصری البزاز المعروف بالكسائی حرسها الله، قال: حدثنا ابوبکر محمد علی بن احمد النحوی، قال: حدثنا ابوجعفر احمد بن محمد بن اسماعیل الصفار، قال: حدثنا محمد بن جعفر بن ابی داود الانباری بالانبار، قال: حدثنا یحیی بن جعفر، قال: حدثنا معاویة بن عمرو، عن ابی اسحق، عن عطاء بن سائب، عن ابی البختری، قال: دَخَلَ علی ابن ابی طالب علیه السلام المسجد فاذا رجل «یخوف الناس»، فقال: ما هذا؟ قالوا: رجل یذکر الناس، فقال: لیس برجل یذکر الناس ولكنه یقول: انا فلان بن فلان فاعرفونی. فارسل الیه: اتعرف الناس والمنسوخ؟ فقال: لا. قال: فاخرج من مسجدنا ولا تذکر فیه؛^{۱۹}

ابوالبختری می‌گوید: حضرت علی علیه السلام وارد مسجد شدند پس دیدند که مردی دارد مردم را می‌ترساند (وعظ و نصیحت) می‌کند فرمودند این کیست؟ گفتند مردی است مردم را پند می‌دهد. حضرت علی علیه السلام فرمودند این مرد پند و تذکر نمی‌دهد ولیکن می‌گوید من فلان بن فلانی هستم پس مرا بشناسید حضرت علی علیه السلام به سوی او کسی را فرستاد تا بپرسد آیا ناسخ و منسوخ را می‌شناسی؟ مرد جواب داد نه. حضرت فرمودند از مسجد ما خارج شو و تذکر نده.

۱۸. جایگاه امام علی در تفسیر و علوم قرآنی، ص ۲۳۹.

۱۹. الناسخ و المنسوخ، ص ۴۸.

۲. قرطبی از ابوالبختری مطلب را آورده و در انتها می گوید:

مثل این سخن درباره ابن عباس هم گفته شده و فرد مورد نظر را با «یخوف الناس» یاد کرده است.^{۲۰}

کرمی، هم این روایت را ضمن صحیح دانستن، به همین شکل نقل می کند؛ البته در آخر «منعه من القصص» دارد.^{۲۱}

۲-۱-۲. رجل يعظ الناس

در برخی روایات شخص مورد خطاب حضرت علی علیه السلام يعظ الناس، یعنی کسی که مردم را نصیحت می کند، معرفی شده است.

حدثنا محمد بن جعفر، قال: حدثنا ابن دسيم، قال: حدثنا سليمان، قال: حدثنا شعبة، عن أبي حصين، عن أبي عبد الرحمن سلمی، قال: مر على بن أبي - طالب كرم الله وجهه - برجل يعظ، قال: هل عرفت الناسخ والمنسوخ؟ قال: لا. قال: هلكت واهلكت.^{۲۲}

این روایت از حضرت علی علیه السلام نقل شده است که برخی فرد مورد خطاب را «رجل يعظ» و بعضی «يعظ الناس و يقص» معرفی نموده اند.^{۲۳}

اگر احتمال دهیم که فرد مورد خطاب حضرت علی علیه السلام يخوف الناس یا يعظ الناس بوده برای این که از قرآن بهره ای ببرد و به گمراهی نیافتد و بتواند مردم را موعظه کند، باید ناسخ و منسوخ را بداند؛ چون ممکن است آیه ای که برای نصیحت و موعظه مردم بیان می کند، جزء آن دسته از آیات نسخ شده باشد و به این وسیله هم خودش و هم دیگران را به وادی گمراهی کشاند. با توجه به این گفته ها و روایات و به دلیل این همه سخت گیری امام علی علیه السلام نسبت به آن شخص، و از آن جایی که این شخص می توانسته در مسائل مهمی مردم را به راه راست هدایت کند یا به گمراهی بیاندازد، پس احتمال این که شخص مورد خطاب حضرت يخوف الناس یا يعظ الناس بوده باشد، وجود دارد؛ زیرا نسخ در میان صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان دوره های بعد، بیشتر به معنای عام بوده که این گونه برای امام علیه السلام اهمیت داشته است.

۲۰. الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۶۲.

۲۱. قلائد المرجان فی بیان الناسخ و المنسوخ، ص ۲.

۲۲. الناسخ و المنسوخ، ص ۴۸.

۲۳. المصابیح الانوار الساطعه، ج ۱، ص ۱۱۸.

۲-۲-۱. مخاطب مشخص و معلوم

در این دسته از روایات گاهی شخصیت مورد خطاب حضرت علی علیه السلام جایگاه و مقامش برای ما معلوم است که به او شخص حقوقی گفته می‌شود و گاهی هویتش برای ما مشخص است که در این صورت شخص حقیقی نامیده می‌شود.

۱-۲-۲-۱. قاضی، قاضی

در برخی روایات شخص مورد خطاب حضرت علی علیه السلام به عنوان قاضی بیان شده است، که جایگاه و منصبش مشخص و معلوم است.

۱. ابن حزم اندلسی بدون ذکر سند چنین آورده است:

عن ابی عبدالرحمن سلمی، قال: مرَّ علیُّ علی قاضٍ، فقال له: اتعرف الناسخ من المنسوخ؟ قال لا. قال: هلکت واهلکت.^{۲۴}

۲. بیهقی در السنن الکبری از ابی عبدالرحمن سلمی^{۲۵} و همین نیز حدیث را نقل می‌کند؛ با این تفاوت که سلمی، در انتهای روایت می‌گوید که امام علی علیه السلام فرمود:

هلکت واهلکت، تأویل کل حرف من القرآن علی وجوه؛^{۲۶}

هلاک شدی و هلاک کردی، تأویل هر حرفی از قرآن وجوه گوناگونی دارد.

در منابع شیعه هم از قاضی استفاده شده است:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ لِقَاضٍ: هَلْ تَعْرِفُ النَّاسِخَ مِنَ الْمُنْسُوخِ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: فَهَلْ أَشْرَفْتَ عَلَى مُرَادِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي أَمْثَالِ الْقُرْآنِ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: إِذَا هَلَكْتَ وَاهْلَكْتَ.^{۲۷}

آن‌چه از روایات برمی‌آید، همراه با دو احتمال است: احتمال ضعیف این است که قاضی درست باشد و حداقل چیزی که از این روایات براساس احتمال به دست می‌آید، این است که در زمان حضرت علی علیه السلام کسانی در منصب قضاوت وجود داشته و فاقد آگاهی‌های لازم و ضروری بوده‌اند. البته اگر وقوع حدیث را در روزگار خلفا بدانیم، این احتمال چندان دور از ذهن نیست. دوم، این است که امیرالمؤمنین از کسی که در منصب قضاوت بوده، اعتراف گرفته که ناسخ و منسوخ را نمی‌داند؛ در صورتی که معرفت ناسخ و

۲۴. الناسخ و المنسوخ، ص ۶.

۲۵. السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۲۰۰.

۲۶. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۲، ح ۹.

۲۷. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۷، ص ۳۴۳.

منسوخ از الزامات قضاوت است. البته این مطلب، با ظاهر روایت چندان سازگار نیست؛ چون «قاضی» کمتر در مقام واعظ ظاهر می شود که در مسجد بنشیند و مردم را انداز دهد.

۱-۲-۲. قصه گو، قاص، یقِص

در پاره ای از روایات شخص مورد خطاب حضرت علی علیه السلام قصه گو گفته شده است.
۱. ابن جوزی در *نواسخ القرآن* در شش روایت با سند و الفاظ و تعابیر مختلف می آورد. در روایت اول:

أخبرنا عبد الوهاب بن المبارك الأنطاقي، قال: أخبرنا عبد الله بن محمد الصريفي، قال: أخبرنا عمر بن إبراهيم الكتاني، قال: حدثنا عبد الله بن محمد البغوي، قال: بنا زهير بن حرب، قال: حدثنا وكيع، عن سفيان، عن أبي حصين، عن أبي عبد الرحمن: أن علياً عليه السلام مريقاص، فقال: أتعرف الناسخ والمنسوخ؟ قال: لا، قال: هلكت وأهلك. ^{۲۸}

ابی حصین از ابی عبدالرحمن نقل می کند:

علی عليه السلام از یک قصه گو گذشت، به او گفت: آیا ناسخ و منسوخ را می شناسی؟ گفت: نه. علی عليه السلام به او گفت: هلاک شدی و هلاک کردی.

ابن جوزی در همه روایت هایش از شخص مورد خطاب با عنوان قاص (قصه گو) یا یقِص (قصه می گفت) یا انا اقص (من قصه می گفتم) یاد می کند. و نیز عده زیادی این روایت را نقل نموده اند. ^{۲۹}

۲. مقری در *الناسخ والمنسوخ* ضمن ذکر این روایت در آخرش آورده است:

ويروى فى معنى هذا الحديث عن عبد الله بن عمرو وعبد الله بن عباس انهما قالاً لرجل آخر مثل قول امير المؤمنين على - كرم الله وجهه - أو قريباً منه: ^{۳۰}
مثل این حدیث از عبدالله بن عمرو و عبدالله بن عباس روایت شده است. همانا آن ها به مردی دیگر مثل قول امیرالمؤمنین علی عليه السلام یا قولی نزدیک به قول امیرالمؤمنین گفتند و شخص مورد خطاب را قصه گو معرفی نموده است.

۲۸. *نواسخ القرآن*، ص ۲۹.

۲۹. *الاتقان فى علوم القرآن*، ص ۵۵؛ *البرهان فى علوم القرآن*، ج ۲، ص ۲۹؛ *مناهل العرفان*، ص ۱۳۶؛ *الناسخ والمنسوخ*، ص ۳؛ *التعليق على تفسير الجلالين*، ج ۱، ص ۳؛ *الكشف والبيان عن تفسير القرآن*، ج ۱، ص ۳؛ *روح المعاني*، ج ۲، ص ۴۳۶.

۳۰. *الناسخ والمنسوخ*، ص ۲۴۰.

۳. محاسبی در فهم القرآن و معانیه از ابی عبدالرحمن سلمی و سیوطی در مفتاح الجنه بدون ذکر سند از امیرالمؤمنین علی و ابن عباس این روایت را نقل کرده^{۳۱} و شخص مورد خطاب را قصه‌گویان نموده است.

با توجه به کثرت نقل این روایت درباره قصه‌گویی می‌توان گفت که شخص مورد خطاب حضرت علی علیه السلام قاص بوده؛ زیرا قصه‌گو و شخصی که برای مردم داستان‌سرایی می‌کند، باید عالم به ناسخ و منسوخ باشد؛ زیرا نسخ در آن روزگار مفهوم گسترده‌تری از معنای اصطلاحی و امروزی آن داشته است که امام علی علیه السلام آگاهی از ناسخ و منسوخ قرآن را مهم‌ترین مقدمه و شرط وعظ و خطابه و قصه‌گویی معرفی می‌کند.

به دلیل این که بر اساس نص آیات قرآن، قصه‌ها با هدف هدایت‌گری خود حامل پیام است و تاریخ به تنهایی در قرآن، هیچ موضوعیتی ندارد.^{۳۲} پس فرد قصه‌گو باید عالم به همه علوم که طبق دیدگاه متقدمان آگاهی از ناسخ و منسوخ بوده است باشد.

اما با توجه به این که در بیش‌تر منابع اهل سنت شخصیت مورد خطاب قاص بیان شده و فقط در چند مورد قاضی آورده‌اند و نیز تأمل در شکل‌گیری جریان قصاص برای مرجع‌تراشی دینی و منزوی کردن اهل بیت علیهم السلام و مشغول نمودن مردم، احتمال «قاص» بسیار تقویت می‌شود. لذا می‌توان احتمال داد که در این روایت تصحیف صورت گرفته و این که شخص مورد خطاب قاضی باشد، نامحتمل است.

۱-۲-۲-۳. روایاتی که تصریح شده به نام شخص

در پاره‌ای از روایات به نام شخص مورد خطاب حضرت علی علیه السلام تصریح شده است. شخصیت‌شناسی این افراد و نقش آن در شکل‌دهی جریان‌های انحرافی، دیدگاه‌ها را درباره عمومیت معنای نسخ بیشتر تأیید می‌کند.

۱-۲-۲-۳-۱. کعب بن الاحبار

ابواسحاق، کعب بن ماتع حمیری از قبیله ذی رعین، معروف به کعب الاحبار، از تابعین است. حضرت علی علیه السلام او را مذمت کرده و کذاب دانسته است.^{۳۳} نحاس به نقل از قتاده آورده است:

۳۱. فهم القرآن و معانیه، ص ۳۲۷؛ المفتاح الجنه فی الاحتجاج بالسنة، ص ۸.
۳۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۱؛ سیری در سیره نبوی، ص ۱۲۲؛ فضل الله، ج ۱۷، ص ۲۶۰.
۳۳. شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۷.

علی بن ابی طالب علیه السلام انه مربكعب الاحبار وهويقص، فقال له: يا ابا اسحق! اما انه لا يقعد هذا المقعد الا اميرا ومأمور، فكث اياماً ثم رجعه فوجد كعب يقص على جماعة ففتحهم مغشياً عليه ومنهم باكياً، قال علي: يا ابا اسحق! ألم أنهكم عن هذا المقعد اتعرف الناسخ والمنسوخ قال: الله اعلم. قال: هلكت واهلكت.

نحاس در همان جا می آورد:

حدثنا محمد بن جعفر، قال: حدثنا ابن دسيم، قال: حدثنا سليمان، قال: حدثنا شعبة، عن ابی حصین، عن ابی عبدالرحمن سلمی، قال: مر علی ابن ابی طالب علیه السلام برجل یعظ، قال: هل عرفت الناسخ والمنسوخ؟ قال: لا. قال: هلكت واهلكت؛^{۳۴} علی بن ابی طالب از کنار کعب الاحبار می گذشت، دید که قصه می گوید. گفت: ای ابا اسحق، در این جایگاه «وعظ، خطابه» کسی جز امیر یا مأمور نمی نشیند. چند روزی ماند و دوباره به آن جا برگشت. دوباره کعب را دید برای جماعتی از مردم قصه و حکایت می کند، بعضی بی هوش و بعضی در حال گریه هستند علی علیه السلام گفت: آیا شما را از این جایگاه منع نکرده بودم؟ آیا ناسخ و منسوخ را می شناسی؟ کعب گفت: خدا بهتر می داند. علی علیه السلام گفت: هلاک شدی و هلاک کردی.

شخص مورد خطاب در این جا کعب الاحبار است.

ابن سعد در مورد کعب احبار آورده است که او از قبیله حمیر آل ذی رعیان است و بردین یهود بود. اسلام آورد و به مدینه آمد. سپس به شام رفت و در حمص سکونت کرد تا این که در سال ۳۲ در عهد خلافت عثمان در آن جا وفات کرد.

ابن سعد با ذکر سند از سعید بن مسیب نقل می کند که ابن عباس به کعب گفت: چرا عهد رسول الله و ابوبکر ایمان نیاوردی و در عهد خلافت عمر بن خطاب اسلام آوردی؟ کعب گفت: پدرم از تورات چیزهایی برایم نوشت و به من داد و گفت به این عمل کن و سایر کتب خویش را مهر و موم کرد و از من پیمان گرفت که مهر و موم را باز نکنم و کتاب را نبینم، تا این که به این زمان رسیدم و دیدم که اسلام غالب می شود و من هیچ اشکالی نمی دیدم و درون من به من گفت: شاید پدرت از تو عملی پوشیده داشته و از تو کتمان کرده است. بد نیست اگر آن ها را بخوانی. می گوید: مهر و موم کتب را باز کردم و آن ها را خواندم و در آن اوصاف و خصوصیات محمد صلی الله علیه و آله و امت او را یافتم، اسلام آوردم. ابوالدرداء درباره کعب

۳۴. الناسخ والمنسوخ، ج ۱، ص ۴۸-۴۹.

گفته است:

ان عند الحميريه لعلماً كثيراً؛
همانا نزد حميريه «كعب» علم زیادی است.

و قتاده می گوید:

یک سال قبل از شهادت عثمان وفات کرد.^{۳۵}

یکی از ریشه های اصلی و علل مهم نشرو گسترش احادیث جعلی در میان مردم، شیوع قصه پردازی و آزادی عمل داستان سُراییان در پناه دستگاه خلافت خلفا و دولت اموی بوده است؛ به خصوص در دوره خلافت خلیفه دوم به کسانی چون کعب الاحبار میدان داده شد و توانست به جعل احادیث بپردازد و برای مردم داستان سرایی نماید؛ بدون این که علم به مباحث قرآنی داشته باشد. و همان طور که بیان نمودیم، کعب الاحبار مورد مذمت حضرت علی علیه السلام بوده است. پس نمی توانسته در دوران خلافت آن حضرت جایگاهی داشته باشد و به قصه گویی و داستان سرایی ادامه دهد و اگر احتمال داده شود که این روایت در دوره خلافت حضرت علی علیه السلام بیان شده است، پس شخصیت مورد خطاب، کعب الاحبار نبوده؛ ولی اگر فرض کنیم در دوره خلافت خلفا این روایت گفته شده، می توانیم مخاطب حضرت علی علیه السلام را کعب الاحبار قصه گو بدانیم.

۱-۲-۲-۳. ابویحیی

در روایت دیگری، خود شخص اعتراف می کند که منظور از آن فرد «من» هستم:

إنَّ سعید ابن ابی الحسن لقی ابی یحیی فقال یا ابی یحیی من الذی قال له علی علیه السلام اعرفونی اعرفونی، فقال: انی اظنک عرفت انی انا هو، قال: ما عرفتُ انک هو، قال: انی انا، هو مر بی وانا اقص بالكوفه، فقال: من انت؟ فقلت: انا ابویحیی، قال: لست بابی یحیی و لكنک اعرفونی. هل عرفت الناسخ من المنسوخ؟ قلت: لا. قال: هلکت واهلکت. قال: فلم اعد بعد ذالک اقص علی احد.^{۳۶}

دیگران نیز همین گونه نقل کرده اند.^{۳۷}

سعید بن ابوالحسن ابویحیی را ملاقات کرد و گفت: ای ابویحیی، آن شخص که

۳۵. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۳۹۹.

۳۶. نواسخ القرآن، ص ۲۹.

۳۷. المصنف، ص ۲۲۰.

علی علیه السلام به او اعرفونی گفت، کیست؟ (ابویحیی) جواب داد: گمان می‌کنم تو شناختی که آن کس من هستم. ابویحیی گفت: من در مسجد کوفه قصه می‌گفتم، پس گفت: تو کیستی؟ گفتم من ابویحیی هستم. گفت: تو ابویحیی نیستی و لکن تو اعرفونی هستی. آیا ناسخ را از منسوخ می‌شناسی؟ گفتم: نه. گفت: هلاک شدی و هلاک کردی. ابویحیی گفت: من بعد از آن بزرگشتم تا بر کسی قصه بگویم.

در این روایت شخص مورد خطاب ابویحیی است. مانند این روایت را دیگران نیز نقل کرده‌اند؛ با این تفاوت که به جای اقص، اقص آمده و به نظر می‌رسد که در بعضی از کلمات تصحیف صورت گرفته است مثلاً کلمه اقص. در این روایت از زبان خود شخص نقل می‌کند و شخص مورد خطاب ابویحیی است.^{۳۸} علمای رجال شناس می‌گویند اسم او ابویحیی المعرقب بوده و از عایشه و ابن عباس روایت کرده است. مزی می‌گوید: زمان عمر بن خطاب خلیفه دوم را درک کرده و از حسن و حسین و عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمرو بن عاص و علی بن ابی طالب و عایشه روایت کرده است و همه از او روایت نقل کرده‌اند، به جز بخاری. ذهبی می‌نویسد:

مصدق ابویحیی المعرقب الاعرج روی عنه هلال بن یساف و سعد ابن اوس.^{۳۹}

ابن حجر می‌گوید:

مصدق ابویحیی الاعرج المعرقب مقبول من الثالثه؛^{۴۰}

مصدق ابویحیی الاعرج المعرقب در رجال شناسی در طبقه سوم قرار دارد و مقبول است.

ابن حجر در جایی می‌گوید:

به او معرقب می‌گویند؛ چون حجاج یا بشر بن مروان به او سب علی علیه السلام را پیشنهاد کرد، او انکار کرد. به همین دلیل رگ پایش را قطع کرد.

و می‌گوید:

۳۸. الناسخ و المنسوخ، ص ۶.

۳۹. التاريخ الكبير، ج ۸، ص ۶۵؛ الکاشف من له رواية في الكتب الستة، ج ۲، ص ۲۶۷.

۴۰. لسان المیزان، ج ۱، ص ۶۸۵.

جوزجانی او را از ضعفا قرار داده، گفته: زائع جائر عن الطريق.

و ابن حبان در ضعفاء می گوید:

كان يخالف الاثبات في الروايات وينفرد بالروايات.^{۴۱}

۲. ابن جوزی در روایت پنجم با یک سلسله سند کوتاه از خود ابویحیی چنین روایت می کند:

قال: اتاني علي عليه السلام وانا اقص، قال: فاذهبت اوسع له، فقال: اني لم اتك لاجلس اليك، هل تعلم الناسخ من المنسوخ، قلت: لا. قال: هلكت واهلكت ما اسمك؟ قلت: ابويحيى، قال: انت ابواعرفوني؟^{۴۲}

ابویحیی می گوید: هنگامی که من قصه می گفتم، علی علیه السلام نزد من آمد. ادامه می دهد و می گوید: می خواستم جایش را باز کنم، حضرت علی گفت: نیامدم تا نزد شما بنشینم. آیا ناسخ را از منسوخ تشخیص می دهی؟ گفتم نه. حضرت علی علیه السلام فرمودند: هلاک شدی و هلاک کردی. فرمودند: نام شما چیست؟ گفتم: ابویحیی. فرمودند: تو ابواعرفونی هستی.

تأمل در این روایات نشان می دهد که «ابویحیی» مشغول قصه گفتن و وعظ بوده است، پس دیدگاه ابتدایی درباره واژه «قاص» و عمومیت داشتن معنای «نسخ» تقویت می شود.

۱-۲-۲-۳. عبدالرحمن بن داب

سدوسی در الناسخ و المنسوخ، بدون ذکر سند، مطلب را آورده و نوشته است:

فرأى فيه رجلاً يعرف بعبد الرحمن بن داب، وكان صاحباً لأبي موسى الأشعري، وقال: تخلق عليه الناس يسألونه، وهو يخلط الأمر بالنهي والإباحة بالحظر...^{۴۳}

سدوسی از شخص مورد خطاب به عنوان کسی که امر و نهی و همچنین اباحه و حظر را اختلاط می کرد یاد کرده است. که در این جا آن شخص عبدالرحمن بن داب است.

۱-۳. رابطه قصاص و علم به ناسخ و منسوخ

از آن جایی که شخصیت مورد خطاب امام علی علیه السلام، به احتمال قوی، قصه گو بوده

۴۱. همان، ص ۶۸۵.

۴۲. نواسخ القرآن، ص ۳۰.

۴۳. الناسخ و المنسوخ، ص ۹.

است، کاوش در شکل‌گیری جریان قصّاص، عدم احاطه آن‌ها به علوم مورد نیاز برای تفسیر قرآن، نقش آن‌ها در انحراف مردم و شکل‌گیری عقاید خاص، کمک شایانی در فهم معنای حدیث و عمومیت معنای ناسخ و منسوخ دارد.

یکی از مهم‌ترین علت‌های گسترش اسرائیلیات در میان مسلمانان، اجازه فعالیت دادن به قصه‌گویان تازه مسلمان بود. نقل‌های فراوانی نشان می‌دهد که کار قصه‌خوانی با اجازه خلیفه دوم و توسط تمیم الداری، یکی از اصحاب رسول خدا ﷺ آغاز شد و از آن پس، همانند بسیاری از امور تازه باب شده، به رغم مخالفت‌های چندی، به عنوان یک سنت دینی در میان بسیاری از مسلمانان رواج یافت. پیش از آن مسأله تذکر، وعظ، خطابه و خطبه‌خوانی برای نماز جمعه وجود داشت و طبعاً منبری هم بود که پیامبر ﷺ و خلفا بر روی آن نشست، وعظ و تذکرا انجام می‌دادند؛ اما کار قاص با مشخصه قصه‌گویی و داستان‌سرایی - که عبارت از نقل داستان امت‌های پیشین بود - از روزگار خلیفه دوم و توسط همین تمیم آغاز شد.^{۴۴}

با توجه به مطالب گفته شده، خلفا بعد از رحلت پیامبر ﷺ، به غرض دور ساختن مردم از اهل بیت (علیهم‌السلام) - که عالمان حقیقی دین بودند - دست به مرجع‌تراشی دینی زدند^{۴۵} و به افرادی همچون تمیم الداری، کعب الاحبار و... اجازه به قصه‌گویی و داستان‌سرایی دادند تا مردم به وسیله آن‌ها سرگرم شده و خلأ روحی و روانی ناشی از دور ساختن اهل بیت (علیهم‌السلام) را پر کنند.

کعب الاحبار - که در روزگار عثمان در شام قصه‌گویی می‌کرد - در روزگار عمر اعتبار زیادی داشت و بارها عمر از وی خواسته بود تا درباره مسائل مختلف دیدگاه‌ها و آگاهی‌هایش را برای خلیفه بیان کند.^{۴۶} مأخذ اصلی این قصص - که تورات و تلمود بود - مورد عنایت خلیفه قرار داشت. ابن کثیر می‌نویسد:

کعب الاحبار در زمان خلافت عمر اسلام آورد و از کتب کهن برای عمر نقل سخن می‌کرد و چه بسا عمر به سخنان وی گوش فرا می‌داد و مردم را نیز در شنیدن سخنان وی آزاد می‌گذاشت و مردم نیز گفته‌های او را چه درست و چه نادرست نقل می‌کردند؛ در حالی که به خدا قسم! این مردم هیچ نیازی حتی به

۴۴. قصه‌خوانان در تاریخ اسلام و ایران، ص ۳۵.

۴۵. اهل بیت (علیهم‌السلام) در تفاسیر اهل سنت، ص ۱۴.

۴۶. رک: الاتقان فی علوم القرآن، ص ۹۰-۹۲.

یک کلمه از حرف‌های او نداشتند.^{۴۷}

این موارد نشان می‌دهد که به احتمال قوی، وقوع حدیث ناسخ و منسوخ در دوران حکومت خلیفه دوم رخ داده است.

هراس عمر بیش از هر چیز، مربوط به نقل حدیث بود و چندان به نقل اسرائیلیات اعتراضی نداشت و خود از کعب الاحبار فراوان از این قبیل مطالب پرسش می‌کرد. شگفت آن که در اخبار آمده است که کعب الاحبار در مسجد می‌نشست و در حالی که قرآن و تورات در برابرش بود، قرآن را می‌خواند و با تورات تفسیر می‌کرد.^{۴۸}

پس یکی از عوامل مهمی که موجب شد میدان برای قصه‌گویان و داستان‌سرایان باز شود، و احادیث واقعی و ساختگی آمیخته گردد، منع نگارش روایات پیامبر ﷺ بود که در دوران خلافت خلیفه دوم، جنبه رسمی و قانونی یافت و مردم را از منبع اصیل شریعت محروم گرداند و افسانه‌ها و اباطیل و قصه‌های قصه‌گویان جایگزین آن‌ها شد، در نتیجه ضربات سختی بر رشد فرهنگی و پیشرفت جامعه اسلامی وارد ساخت و سبب گردید که بسیاری از روایات جعلی را در تأیید سیاست حکومت و نسبت‌های نادرست به پیامبر ﷺ و اهل بیت ایشان وارد سازند که جامعه اسلامی را از این خاندان دور گردانند.

یکی دیگر از عواملی که سبب گسترش قصه‌گویی و اباطیل شد، عدم اطلاعات کافی خلفا در پاسخ‌گویی مسائل دینی به مردم بود. و به افرادی چون کعب الاحبار میدان داده شد که اخبار تحریف شده بنی اسرائیلی را به جای معارف والایی که در وجود اهل بیت ﷺ به ودیعت نهاده شده بود، به مسلمانان عرضه کند.

اعتبار بالای قصه‌خوانی در برخی از شهرها، تا به آن جا رسید که هم‌تراز با منصب قضاوت، افرادی به این منصب دست می‌یافتند. به همین دلیل، دیده شده است که قاضی رسمی شهر، گاه منصب قاص را نیز در اختیار دارد. همراهی دو منصب قاضی و قاضی، در مصر بیش از نقاط دیگر بوده است.^{۴۹}

به این ترتیب، داستان‌سرایی به صورت یک شغل درآمد و داستان‌سرایان از هر حادثه‌ای بهره‌جسته و افسانه می‌ساختند و از این راه کسب درآمد می‌نمودند تا جایی پیش رفت که

۴۷. تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۱۸.

۴۸. قصه‌خوانان در تاریخ اسلام و ایران، ص ۴۳.

۴۹. همان، ص ۴۷.

قاضیان نیز در کنار کار قضاوت به قصه‌گویی هم مشغول بودند.

هیچ‌یک از آدمیان شایستگی قصه‌گویی ندارند، مگر دانشمندان فرهیخته‌ای که به انواع دانش‌ها آشنایند؛ این هم بدان دلیل است که برخلاف همه، از قصه‌گو همه چیز می‌پرسند؛ مثلاً فقیه وقتی بر کرسی فقاہت می‌نشیند، غالباً از او حدیث نمی‌پرسند؛ چنان‌که از محدث، مسائل فقهی را نمی‌خواهند؛ اما از قصه‌گو درباره همه دانش‌ها می‌پرسند. به همین دلیل قصه‌گو باید همواره و از همه جهت کامل و آماده باشد.^{۵۰}

با توجه به این بیانات، قصه‌گویان باید عالم به همه امور بوده و خالصانه برای افراد قصه‌گویی نمایند تا آن سخنی که بیان می‌کنند، در دل‌ها جای گیرد و به آن عمل شود و همواره در پند و قصه خود جز به خشنودی و رضای خداوند نیندیشند؛ زیرا بنا بر آن چه در معناشناسی نسخ گفته شد، نسخ در اصطلاح متقدمان معنایی فراتر از اصطلاح امروزی آن داشته و به همین دلیل بوده که امام علی علیه السلام از فرد قصه‌گو سؤال می‌کند؛ آیا به ناسخ و منسوخ علم داری که مردم را موعظه و نصیحت می‌نمایی؟

نتیجه‌گیری

تأمل در حدیث امام علی علیه السلام و نگاهی معناشناسانه به آن نشان می‌دهد که مفهوم نسخ در آن روزگار معنایی وسیع داشته و عمومیت آن انواع بسیاری از علوم قرآنی در اصطلاح امروزی را شامل می‌شده است. به دیگر سخن، در آن عصر، هر معنای ظاهری که ظهورش به جهت معارضی قوی‌تر ترک می‌شده، داخل در منسوخ بوده است. این مفهوم در گذر زمان بر اساس معناشناسی تاریخی دچار «قبض مفهومی» شده و اصطلاحی خاص برای آیاتی خاص و محدود شده است. طبق اصطلاح امروزی واعظ یا هر کس که در مقام موعظه است، اگر «ناسخ و منسوخ» را نداند، باعث تباهی دین نمی‌شود؛ ولی در آن زمان که نسخ معنای عام و وسیعی داشته و شامل: محکم و متشابه، عام و خاص، مطلق و مقید و .. می‌شده، اگر شخصی ناسخ و منسوخ را نمی‌دانسته، باعث فساد در دین می‌شده است.

بنا بر این، با توجه به معانی وسیع نسخ در نزد متقدمان شخصیت مورد خطاب امام علیه السلام را می‌توان قاص (قصه‌گو) معرفی نمود و شکل‌گیری جریان «قصاص» پس از فوت رسول الله و جایگاه دادن امرای وقت به آن‌ها، مؤید این گفته است. اگر کسانی هم «قاص» آورده‌اند،

۵۰. القصاص والمذکرین (قصه و قصه‌گویی در اسلام)، ص ۸۳.

احتمالاً تصحیف صورت پذیرفته و عده‌ای حدیث را نقل به معنا یا نقل به الفاظ نموده‌اند.

کتابنامه

- قرآن الکریم.
- الاتقان فی علوم القرآن، جلال الدین سیوطی، تحقیق: سعید مندوب، بیروت: دارالفکر، اول، ۱۴۱۶ق.
- امام علی و مبانی علوم قرآنی، رضا فرشچیان، کرمان: دانشگاه شهید باهنر، ۱۳۸۷ش.
- اهل بیت در تفاسیر اهل سنت، حسین خاکپور و احمد عابدی، قم: انتشارات زائر، ۱۳۹۱ش.
- بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، بیروت: موسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق.
- البرهان فی علوم القرآن، محمد بن عبدالله بن بهادر زركشي، بیروت: دار احیاء کتب العربیه، ۱۳۷۶ق.
- البیان فی علوم القرآن، ابوالقاسم خوئی، ترجمه: محمد صادق نجمی، هاشم هاشم زاده هریسی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات، سوم، ۱۳۸۸ش و بیروت، دارالزهراء، ۱۳۹۵ق.
- التاریخ الکبیر، محمد بن اسماعیل بخاری، حیدرآباد: دائرة المعارف عثمانیه، بی‌تا.
- تاریخ خلفاء، جلال الدین سیوطی، مصر: بی‌تا، ۱۹۷۱م.
- تحلیل زبان قرآن و روش شناسی فهم آن، محمد باقر سعیدی روشن، قم: مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۵ش.
- التعليق علی تفسیر الجلالین، جلال الدین محلی، بی‌جا، بی‌تا، ۱۴۱۶ق.
- التفسیر الصافی، محسن فیض کاشانی، تحقیق: شیخ حسین عاملی، تهران: مکتبه الصدر، ۱۴۱۶ق.
- تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه، بی‌تا.
- تفسیر القرآن العظیم، اسماعیل بن کثیر قرشی الدمشقی، قاهره: دار الحدیث، ۱۴۰۸ق.
- تفسیر من وحی القرآن، محمد حسین فضل الله، بیروت: دارالماک للطباعة والنشر، ۱۴۱۹ق.
- تنزیه تنزیل، هبة الدین محمد علی حسینی شهرستانی، تبریز: ناصری، بی‌تا.
- الجامع لاحکام القرآن، محمد بن احمد قرطبی، بی‌جا: دارالکتب المصریه، ۱۳۸۴ق.

- جایگاه امام علی علیه السلام در تفسیر و علوم قرآنی، مهسا فاضلی، تهران: دستان، ۱۳۸۳ ش.
- درآمدی بر تاریخ و علوم قرآنی، محمد تقی دیاری بیدگلی، قم: دانشگاه قم، ۱۳۸۵ ش.
- درآمدی بر زبان معناشناسی تاریخی، آنتونی آلاتور، ترجمه: یحیی مدرسی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۴ ش.
- درآمدی بر معناشناسی، کوروش صفوی، تهران: انتشارات سوره مهر، ۱۳۸۷ ش.
- السنن الکبری، احمد بن حسین بن علی بیهقی، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۴ ق.
- سیری در سیره نبوی، مرتضی مطهری، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، بی تا.
- شرح نهج البلاغه، عزالدین بن ابی الحدید، مصر: دارالکتب العلمیه، بی تا.
- طبقات الکبری، محمد بن سعد، مدینه: مکتبه العلوم والحکمه، ۱۴۰۸ ق.
- علوم قرآنی، محمد هادی معرفت، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۵ ش.
- غایة الامانی فی الرد علی النبهانی، شکری بن عبدالله بن محمد آلوسی، بی جا: مکتبه الرشد سعودیه، ۱۴۲۲ ق.
- غوامض الاسماء المبهمة الواقعة فی متون الاحادیث المسنده، ابوالقاسم خلف بن عبدالملک بن بشکوال، بیروت: عالم الکتاب، ۱۴۰۷ ق.
- الفقیه والمتفق، ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی، سعودیه: دار ابن جوزی، ۱۴۲۱ ق.
- فهم القرآن و معانیه، ابوعبدالله محاسبی، بیروت: دارالفکر، ۱۳۹۸ ق.
- القصص و المذکرین (قصه و قصه گویی در اسلام)، عبدالرحمن ابن جوزی، ترجمه: دکتر مهدی محبتی، تهران: چشمه، ۱۳۸۶ ش.
- قصه خوانان در تاریخ اسلام و ایران، رسول جعفریان، بی جا: انتشارات دلیل، ۱۳۷۸ ش.
- قلائد المرجان فی بیان الناسخ و المنسوخ، مرعی بن یوسف بن ابی بکر کرمی، کویت: دارالقرآن الکریم، بی تا.
- الکاشف من له رواية فی الکتب الستة، ذهبی، بی جا: دار القبلة لثقافة الاسلامیه، ۱۴۱۳ ق.
- الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ ق.
- اللباب فی علوم القرآن، سراج الدین عمر بن عیسی نعمانی، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ ق.
- لسان العرب، جمال الدین بن منظور، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق.

- لسان المیزان، احمد بن علی بن حجر عسقلانی، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۶ق.
- المصابیح الانوار الساطعه، عبدالله بن احمد الشرفی، بی جا: بی نا، بی تا.
- المصنف، عبدالرزاق بن همام الصنعانی، تحقیق: حبیب الرحمن الاعظمی، دوم، بیروت: المکتب الاسلامی، ۱۴۰۳ق.
- معناشناسی و معانی در زبان و ادبیات، محمود فضیلت، کرمانشاه: انتشارات دانشگاه رازی، ۱۳۸۵ش.
- معناشناسی، احمد مختار عمر، ترجمه: حسین سیدی، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۶ش.
- المفتاح الجنتی فی الاحتجاج بالسنه، جلال الدین السیوطی، مدینه منوره: الجامعة الاسلامیة، ۱۳۹۹ق.
- مناهل العرفان، عبدالعظیم زرقانی، محقق فواز احمد زمرلی، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۱۵ق.
- موسوعة القرآنیه، ابراهیم بن اسماعیل الابیاری، بی جا: موسسه سجل العرب، ۱۴۰۵ق.
- المیزان فی تفسیر القرآن، محمد حسین طباطبائی، قم: دفتر انتشارات وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
- الناسخ و المنسوخ، احمد بن محمد نحاس، کویت: مکتبه الفلاح، ۱۴۰۸ق.
- الناسخ و المنسوخ، اندلسی، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۶ق.
- الناسخ و المنسوخ، قاسم ابن سلام، ریاض: مکتبه الرشد، ۱۴۱۸ق.
- الناسخ و المنسوخ، هبة الله بن سلامه المقری، تحقیق: زهیر الشاویش، محمد کنعان، بیروت: المکتبة الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
- الناسخ و المنسوخ، قتاده بن دعامة سدوسی، بیروت: موسسه رساله، ۱۴۰۹ق.
- النسخ فی القرآن الکریم، مصطفی زید، بیروت: دارالفکر، ۱۹۷۱م.
- نگاهی تازه به معناشناسی، فرانک پالمر، ترجمه: کورش صفوی، تهران: مرکز، ۱۳۷۳ش.
- نواسخ القرآن، عبدالرحمن ابن جوزی، مدینه: عماره البحث العلمی، ۱۴۲۲ق.
- «معناشناسی در زمانی واژگان قرآن در تفسیر المیزان»، حسین خاکپور و مریم بلوردی، پژوهشنامه معارف قرآنی، ش ۲۱، ۱۳۹۴ش.